



HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	Vol. 56, No. 3: Issue 138, Autumn 2024, p.189-210	
Online ISSN: 2538-3892	Print ISSN: 2008-9139	
Receive Date: 25-10-2022	Revise Date: 11-11-2022	Accept Date: 04-03-2023
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.79323.1465	Article type: Original	

The Ruling on Exemptions from Debt (*Mustasnīyāt-i Dayn*) for Legal Entities from the Perspective of Islamic Jurisprudence and Law

Dr. Mohammad Reza Elmi Sola

Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Knowledge, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Zinat Pahlavan Mareshk  (Corresponding Author)

Master's Graduate, Department of Private Law, Faculty of Theology and Islamic Knowledge, Meybod University, Meybod, Iran

Email: Zinat.pahlavan95@gmail.com

Abstract

The development of a legal system based on *Shī'a* Jurisprudence has led to the incorporation of several jurisprudential opinions in the field of legislation. However, the comprehensive nature of legal rulings and therefore the formation and development of legal entities has led to the fact that social and economic transformations and demands do not welcome some traditional jurisprudential opinions, such as debt exemptions for natural persons. Principles such as *lā zarar* (No Harm for Anyon), *Mafī 'Ushr va Haraaj* (No Difficulty and No Hardship), *Banā-yi 'Uqalā* (Concept of Rational People), and legal principles like the principle of equality of individuals before the law can be considered as factors that enable the dynamics of jurisprudence. The analysis shows that since transactions are not absolute divine orders and are understood based on rational custom (*'urf-i 'uqalā*), it is possible to establish debt exemptions for legal entities through the method of common reasoning from jurists' opinions. In the end, all of these rules and principles work towards two main goals: being fair and improving human morality and elevated interests. To reach these goals, it is necessary that the legislator support legal entities and aid them in starting anew after dissolution.

Keywords: debt exemptions (*Mustasnīyāt-i Dayn*), personality, legal entity, natural person, dissolution





حکم مستثنیات دین اشخاص حقوقی

از منظر فقه و حقوق

دکتر محمدرضا علمی سولا

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

زینت پهلوان مارشک (نویسنده مسئول)

دانش آموخته کارشناسی ارشد گروه حقوق خصوصی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه مشهد، مشهد، ایران.

Email: Zinat.pahlavan95@gmail.com

چکیده

شکل‌گیری نظام حقوقی مبتنی بر فقه امامیه، سبب راه‌یابی بسیاری از آرای فقها به عرصه قانونگذاری شده است؛ درحالی‌که فراگیر بودن قوانین حقوقی و به تبع آن، شکل‌گیری و توسعه اشخاص حقوقی، سبب شده که تحولات و مطالبات اجتماعی و اقتصادی، برخی از نظرات فقه سنتی، نظیر اختصاص مستثنیات دین برای اشخاص طبیعی را نپذیرد. قواعدی از جمله: لاضرر، نفی عُسر و حرج، بنای عقلا و اصول حقوقی مانند اصل تساوی اشخاص در برابر قانون را می‌توان از مواردی برشمرد که امکان پویایی فقه را فراهم کرده است. بررسی‌های صورت‌گرفته نظر بر این دارد از آنجاکه معاملات امور توقیفی نیستند و ملاک فهم آن عرف عقلاست، می‌توان به شیوه اتحاد طریق و اخذ وحدت ملاک از نظرات فقها، مستثنیات دین اشخاص حقوقی را اثبات کرد. درنهایت، همه این اصول و قواعد، در مسیر دو هدف رعایت انصاف و رشد مصالح اخلاقی و متعالی انسان گام بر می‌دارند و ضرورت دارد قانونگذار برای پیشبرد این مقاصد، به حمایت از اشخاص حقوقی و کمک به این اشخاص برای شروع دوباره پس از انحلال، اهتمام ورزد.

واژگان کلیدی: مستثنیات دین، شخصیت، شخص حقوقی، شخص حقیقی، انحلال.

مقدمه

روابط و مناسبات میان افراد، منجر به گسترش اشخاص حقوقی برای رفع نیازمندی‌های جامعه مدرن شده است. این گروه‌های انسانی برای دستیابی راحت‌تر به مقاصد خود نیازمند دارایی مستقل و فعالیت‌هایی؛ مانند اعمال حقوقی، اقامه دعوی و کارهایی از این قبیل هستند لیکن در شرایط کنونی، افزایش تورم و نوسانات قیمت‌ها بسیاری از اشخاص حقوقی را در آستانه ورشکستگی و توقف از دیون قرار می‌دهد و یکی از مواردی که به انحلال شخص حقوقی منجر می‌شود، ناتوانی از پرداخت دیون و به تبع آن فروش تمام اموال شخص حقوقی در جهت توقیف است.

هدف از وضع قوانین مربوط به مستثنیات دین این است که اموال ضروری مدیون از فروش مصون بماند و در راستای حفظ حقوق بنیادین بشری و حق کرامت و شرافت انسانی او توقیف برخی از اموال که لازمه زندگی است ممنوع شده است. در همین راستا، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ به‌عنوان آخرین اراده قانونگذار، صراحتاً این حق را تنها مختص به اشخاص حقیقی می‌داند.

در همین رابطه، اشخاص حقوقی مانند اشخاص حقیقی و انسانی برای ادامه حیات نیازمند ابزار و وسایلی هستند که بتوانند در مسیر اهداف خود پیش روند. علاوه بر این، نیازمندی‌های جامعه امروزی نیز اقتضای همین را دارد و با توسعه روابط و مبادلات اقتصادی، اشخاص حقوقی تأثیر بسزایی در این مبادلات دارند و از طرفی، دولت‌ها موظف‌اند علاوه بر حمایت از منافع فردی، از منافع گروه‌ها و اجتماعات بشری که برای دستیابی به اهداف مشترک تشکیل شده‌اند نیز حمایت کنند. پرسشی که در این باره وجود دارد این است که مبنای مستثنیات دین چیست؟ چگونه و با چه شرایطی می‌توان این نهاد را برای اشخاص حقوقی در نظر گرفت؟ در خصوص پیشینه تحقیق، مقاله یا کتابی با این موضوع یافت نمی‌شود، لیکن درباره مستثنیات دین و ماهیت آن مقالات بسیاری وجود دارد، از جمله: «مستثنیات دین در حقوق و فقه امامیه» از محمدرضا قنبری که نگارنده در این مقاله، ماهیت و مبانی مستثنیات دین را از نظر فقهی و حقوقی تشریح کرده است. همچنین «بررسی فقهی و حقوقی مستثنیات دین» نوشته محمد روشن که مستثنیات دین از منظر فقه و حقوق بررسی شده است یا «مبانی فقهی مستثنیات دین» از همایون مافی و سیدکمال حسینی که نگارندگان در این مقاله به مبانی مستثنیات از نظر فقه پرداخته‌اند. البته کتابی به صورت خاص در خصوص مستثنیات دین اشخاص حقوقی موجود نیست و صرفاً می‌توان به صورت کلی ردپایی از مستثنیات دین را جست‌وجو کرد؛ برای مثال، کتاب اجرای احکام مدنی از عارفه مدنی کرمانی با کتاب اجرای احکام مدنی از دکتر عبدالله شمس و اجرای احکام مدنی در نظم حقوق کنونی از دکتر علی‌عباس حیاتی که در این کتاب‌ها به مستثنیات دین اشاره شده است.

در این پژوهش بر آنیم که برای رسیدن به نتایج مطلوب در این زمینه علاوه بر مبانی فقهی مستثنیات دین، نحوه تشکیل، انحلال، حقوق و تکالیف اشخاص حقوقی را از منظر قانونی و به شیوه کتابخانه‌ای بررسی کنیم تا با شناسایی این مبانی، مستثنیات دین را برای اشخاص حقوقی معتبر گردانیم و این امر نیازمند بررسی عمیق در این مسئله است.

۱. مفهوم‌شناسی شخصیت

واژه شخصیت، مصدر جعلی و از شخص گرفته شده و شخص به معنای انسان است^۲ و شخصیت، نوعی شایستگی و خصوصیت برای داراشدن حقوق و تکالیف معنا شده^۳ که تنها درباره انسان زنده‌ای که از حق حیات مستقل برخوردار است مصداق می‌یابد و آن چنان همراه اوست که خود او هم نمی‌تواند آن را سلب کند.^۴ بنابراین تفاوت آن با شخصیت حقوقی، در ذات اوست؛ زیرا شخص حقوقی نهادی است که قانونگذار یا عقلا برای وجودش شخصیت مستقل اعتبار کرده‌اند.^۵ با این حال، شخص از جمله مباحث مهم حقوق مدنی و به معنای کسی است که موضوع حق قرار می‌گیرد و به کسی شخص گفته می‌شود که دارای شخصیت است و منظور از شخصیت، اوصافی است که سبب می‌شود دارنده آن، طرف حق و تکلیف قرار گیرد و در نتیجه، شخص و شخصیت در تلازم هم هستند.

۲. اقسام اشخاص

اشخاص به دو گروه، شخص حقیقی و شخص حقوقی تقسیم می‌شود:

۱.۲. شخص حقیقی

شخص حقیقی عبارت است از: شخص طبیعی یا فرد انسانی دارای وجود که به دو حد تولد و موت محدود می‌شود.^۶ در ماده ۹۵۶ قانون مدنی آمده است که اهلیت برای دارا بودن حقوق بازنده، متولد شدن انسان شروع می‌شود و با مرگ او تمام می‌شود و پایان زندگی شخص حقیقی با مرگ صورت می‌گیرد. البته در نظر برخی، جنین یا حمل نیز می‌تواند واجد شخصیت باشد،^۷ لیکن از نظر حقوقی و ماده ۹۵۷ قانون مدنی جنین تا زنده به دنیا نیامده است اصولاً نمی‌تواند دارنده حق و تکلیف باشد.

۲. معین، فرهنگ فارسی، ۲۳۲.

۳. جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ۳۷۸.

۴. صفار، شخصیت حقوقی، ۸۱ تا ۸۰.

۵. ساکت، شخصیت و اهلیت در قانون مدنی، ۱۶۰.

۶. رسایی‌نیا، کلیات حقوق بازرگانی تجاری، ۱۱۸.

۷. موسی‌زاده، حقوق اداری، ۷۰.

هر شخص طبیعی دارای ویژگی‌هایی از قبیل نام، اقامتگاه و اسناد ثبت احوال است که از نظر حقوقی سبب تمایز او از موجودات و اشخاص دیگر شده است.

۲.۲. شخص حقوقی

شخص حقوقی عبارت است از: دسته‌ای از افراد که منافع و فعالیت مشترک دارند یا دارای اموال مشترک هستند که به موضوع خاصی اختصاص داده‌اند و قانون برای آن‌ها شخصیت مستقل اعتبار کرده است.

شخصیت حقوقی در اصطلاح موجودی است که حق و تکلیف دارد و دارای زندگی حقوقی است و با اعمال حقوقی و انجام دادن تکالیف خود ایفای نقش می‌کند و علی‌رغم اینکه موجودات طبیعی نیستند، اما دارایی و منافع مخصوص به خود را دارند.^۸ به طور کلی، دو عنصر منافع و اموال در کنار هم شخص حقوقی را تشکیل می‌دهد^۹ و تمام مسائلی که راجع به اشخاص حقوقی ایجاد می‌شود، ذیل همین دو عنصر می‌گنجد.

همان‌گونه که بیان شد شخصیت، نوعی وصف و شایستگی برای دارا شدن حقوق و تکالیف است و این وصف و قابلیت اگر ذاتی و ملازم با شخص باشد، صلاحیت مزبور را که قانون مدنی از آن به اهلیت تعبیر می‌کند می‌توان به شخصیت حقیقی تعبیر کرد و دارنده آن را شخص حقیقی نامید.^{۱۰} اگر ذاتی نباشد، بلکه قانونگذار یا عقلا آن را برای موجودی اعتبار کرده باشند و قابلیت سلب را داشته باشد، در این صورت چنین شخصیتی را شخصیت حقوقی و دارنده آن را شخص حقوقی می‌نامند.

راجع به ماهیت شخص حقوقی اختلاف نظرات بسیاری وجود دارد. در نظر برخی، شخص حقوقی، موجودی مستقل و مجزا از شخص حقیقی است؛^{۱۱} یعنی مبتنی بر جعل یا فرض شارع نیست، بلکه در عین واقعیت خود را بر قانونگذار تحمیل می‌کند. در نظر برخی دیگر از حقوقدانان، قواعد حقوقی دارای اوامر و نواهی است که متوجه اشخاص دارای قصد و اراده می‌شود. بنابراین شخص حقوقی؛ اعم از اشخاص حقیقی است، حال آنکه تنها افراد انسانی دارای قصد و شعور و تابع اوامر و نواهی هستند و آنچه به نام اراده اشخاص حقوقی نامیده می‌شود در واقع، اراده تشکیلات و ارکان است که گروه برای خود مشخص می‌کند.^{۱۲}

۸. صفایی، حقوق مدنی؛ اشخاص و اموال، ۳۹/۱.

۹. امامی، حقوق مدنی، ۲۵۸/۴؛ فخلعی، حائری، قاسمی، «تحلیل فقهی شخصیت حقوقی»، ۴.

۱۰. رسایی‌نیا، کلیات حقوق بازرگانی تجاری، ۱۲۰.

۱۱. صفار، شخصیت حقوقی، ۸۱۵۸۰.

۱۲. مؤتمنی طباطبایی، تحولات حقوق خصوصی، ۲۸۲۵۲۷۹.

در نظر برخی هم می‌توان برای اشخاص حقوقی وجودی فرضی و مجازی قائل شد؛ بدین معنا شخصیت حقوقی، مفهومی اعتباری دارد و نوعی تأسیس حقوقی است که بر اثر پیشرفت جوامع به وجود آمده است^{۱۳} و باتوجه به ماده ۵۸۸ قانون تجارت، این اشخاص از تمام حقوق و تکالیفی که برای اشخاص طبیعی مقرر شده برخوردار هستند، مگر حقوق و تکالیفی که صرفاً برای افراد انسانی پدید آمده است؛ مانند ابوت و نبوت و... .

در واقع، این گروه شخصیت واقعی را مختص انسان می‌دانند و لفظ شخص در رابطه با موجودات دیگر مجازی است. براساس این نظر، جمعیت‌ها و گروه‌ها از اعضای خود جدا نیستند و نمی‌توانند واجد شخص مستقل باشند، بلکه تابع و وابسته اعضای خود هستند. باتوجه به اجماع نظرات، شخص حقوقی وجودی مجازی و اعتباری دارد و همان‌گونه که وجود آن بسته به نظر قانونگذار معتبر واقع شده، صلاحیت و اهلیت آن نیز وابسته به نظر مقنن و دولت است.

به نظر می‌رسد اعتباری بودن شخصیت و اهلیت اشخاص حقوقی سبب شده تا اهلیت این اشخاص دستخوش محدودیت شود؛ به عبارت دیگر، مالکیت اشخاص منوط به تصمیمات هیئت‌مدیره است و باتوجه به ماده ۵۸۹ قانون تجارت، تصمیمات شخص حقوقی به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند گرفته می‌شود و اهلیت نیز در محدوده تخصص جای دارد و باید درخور موضوع این اشخاص باشد که بدان هدف تشکیل شده‌اند، درحالی که اشخاص طبیعی اهلیت گسترده‌تری دارند و اصل بر اهلیت در تمام امور مالی است، مگر اینکه قانونگذار منع کرده باشد؛ مثلاً اشخاص دارای تابعیت خارجی حق برداشتن اموال غیر منقول را ندارند، برخلاف اشخاص حقوقی که اهلیت آن‌ها در برخی موارد خاص و با اجازه قانونگذار است.

۱.۲.۲. شخص حقوقی در فقه

در منابع فقهی، اصطلاح شخصیت حقوقی مانند امروزه به کار نرفته و چندان هم رایج نبوده است؛ بنابراین تعریفی دقیق از آن ارائه نشده، لیکن مهم‌ترین خصوصیتی که برای موضوعی غیر از انسان به کار برده شده، اهلیت تملک است و پذیرش این اهلیت، حقوق و تکالیفی را در پی دارد.

أ. مالکیت: از منظر فقه، مالکیت، وجودی اعتباری دارد و بر همین اساس، مالک و مملوک نیز اموری اعتباری هستند؛ مانند بیع سلم. همچنین در موضوعاتی که مربوط به اشخاص انسانی نیست؛ مانند مسجد، فقرا و منصب امامت، مالکیت اعتباری وجود دارد و در اصطلاح، شخص حقوقی گفته می‌شود.^{۱۴}

۱۳. صناعی، حقوق جزای عمومی، ۲۱/۲.

۱۴. فخلعی، حائری، قاسمی، «تحلیل فقهی شخصیت حقوقی»، ۸.

خوانساری در باب اقرار و لزوم اهلیت این گونه بیان می‌کند: «از آنجاکه ملکیت جهت منعی ندارد، اقرار برای آن هم صحیح است؛ چراکه عقلا مالکیت آن را معتبر می‌دانند، مانند اینکه اگر عین دارای منفعتی را برای مسجد وقف نماید، مسجد مالک این منفعت می‌شود.»^{۱۵}

به نظر می‌رسد پذیرش مالکیت برای اشخاص حقوقی، به معنای در نظر گرفتن اهلیت برای موضوعات غیرانسانی و صلاحیت داراشدن حقوق و تکالیف ویژه انسان است.

ب. ذمه: در منابع فقهی، ذمه در موارد متعددی مطرح شده و برخی از فقها به طور مستقل بدان اشاره کرده‌اند. ذمه در نظر اهل لغت، به معنای عهد و پیمان و ضمان بیان شده است.^{۱۶} در نظری دیگر، ذمه معنایی است که در مکلف مفروض گرفته می‌شود و مقابل الزام و التزام است.^{۱۷} باتوجه به این معنا، ذمه به معنای قابلیت و صلاحیت پذیرش حق و تکلیف است.

در همین راستا، برخی از فقها برای ذمه امری اعتباری قائل شده‌اند؛ بدین معنا که در نظر عقلا ذمه برای اموالی که وجود خارجی ندارند و به صورت دینی هستند فرض شده تا برای این اموال مکانی به صورت رمز اختصاص یابد تا در هنگام وجود خارجی، بدان تطبیق کند.^{۱۸}

با این وجود، در موضوعات غیرانسانی هر چیزی که بتواند مسئولیت بپذیرد و به امری ملزم شود دارای ذمه است و به تبع آن، شخصیت مستقل می‌یابد. بنابراین چنانچه اهلیت تملک که ویژه انسان است برای اشخاص حقوقی در نظر بگیریم و تکالیفی را مقرر کنیم، این تکالیف آثاری دارد که در برگیرنده حقوقی به مثابه انسان است.

۲.۲.۲. شخص حقوقی در قانون

از منظر قانونی، اشخاص حقوقی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

أ. اشخاص دارای ماهیت عمومی: اشخاص حقوق عمومی در اکثر موارد به فعالیت‌های عمومی اشتغال می‌یابند؛ یعنی متصدی امور عمومی هستند و نیز دارای صلاحیت عام و گسترده‌ای هستند، مانند صلاحیت و فعالیت دولت، کشور و... در این خصوص، به دلیل ماهیت و ویژگی اموال عمومی، اموال مزبور توقیف‌شدنی نخواهد بود؛ زیرا منجر به تزلزل اموال عمومی و توقف در ارائه خدمات عمومی می‌شود و این امر باعث عسرو حرج در جامعه و خدشه به منافع عمومی می‌شود.^{۱۹}

۱۵. خوانساری، جامع المدارک، ۳۹.

۱۶. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۲۶۴/۱۶.

۱۷. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۱۳۵/۲.

۱۸. جواهری، بحوث الفقه المعاصر، ۱۵۴/۱.

۱۹. نیسی، مجموعه نظریات مشورتی اداره حقوقی دادگستری در مسائل مدنی، ۲۶/۱.

می توان گفت: چنانچه برای اشخاص طبیعی مستثنیات دین را به رسمیت شناسیم و از طرفی هم اموال دولتی توقیف نشدنی باشد و درعین حال اشخاص حقوقی در اجرای حکم از هیچ حقوق و امتیازی برخوردار نباشند، مخالف انصاف و عدالت می نماید و با اصول کلی حقوقی نیز مغایرت دارد.

ب. اشخاص دارای ماهیت خصوصی: براساس ماده ده قانون تجارت، اشخاص حقوقی حقوق خصوصی دو دسته اند: ۱. شرکت های تجاری؛ ۲. مؤسسات غیرتجاری.^{۲۰} این اشخاص تابع قواعد حقوق خصوصی هستند،^{۲۱} مگر در مواردی خاص که قانونگذار برخی از این اشخاص را بنا بر دلایلی از امتیازات حقوق عمومی برخوردار کرده باشد.

در قانون برای ایجاد و تشکیل شخص حقوقی، زمان مشخصی تعیین شده است. برای مثال، مؤسساتی که برای مقاصد غیرتجاری تأسیس می شوند از تاریخ ثبت در دفتر ثبت تشکیل شده محسوب می شوند. مطابق با ماده ۵۸۷ قانون تجارت، مؤسسات دولتی به محض ایجاد و بدون نیاز به ثبت و با توجه به ماده ۱۷ لایحه اصلاح قانون قسمتی از قانون تجارت، شرکت های سهامی پس از قبول سمت توسط مدیران و بازرسان تشکیل شده محسوب می شوند و پایان اشخاص حقوقی حقوق خصوصی (غیر از وقف) با انحلال و پایان تصفیه صورت می گیرد.

۳. مستثنیات دین

دین، به معنای وام قرض و دیون، جمع آن است و در معنای دیگر، دین به فتح دال، به معنای وام، قرض، مقروض شدن و وام گرفتن است.^{۲۲}

در معنای اصطلاحی، مستثنیات دین به آن میزان از مال مدیون گفته می شود که نمی توان برای پرداخت دین توقیف کرد یا به فروش رسانید.^{۲۳} بنا بر این به موجب قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی، هرگاه محکوم علیه در موعدهای که برای اجرای حکم مقرر شده است از پرداخت محکوم به خودداری کند یا شخص مدیون از ایفای دین خود امتناع ورزد، دادگاه صادرکننده حکم قطعی، قرار توقیف اموال محکوم علیه یا مدیون را صادر می کند، به غیر از اموالی که در ردیف مستثنیات دین قرار می گیرد.

۲۰. راستین، حقوق بازرگانی، ۳۸.

۲۱. موسی زاده، حقوق اداری، ۹۶.

۲۲. جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ۲۱۱۴.

۲۳. راغب اصفهانی، المفردات، ۱۷۵.

۴. ماهیت مستثنیات دین

پرسشی که در خصوص ماهیت مستثنیات دین وجود دارد این است که آیا مستثنیات دین از مقوله حکم است که نتوان برخلاف آن تراضی کرد یا حقی است تکمیلی که صاحب آن بتواند از حق خود صرف نظر کند یا شرط خلاف آن را بگنجاند؟

در اقوال فقها اشاره به فتوایی در خصوص مستثنیات دین بدین صورت شده است: «اذا اشترط دائنُ علی مدین فی عقد القرضِ او فی عقدِ آخَرَ بیعِ المستثنیاتِ او بعضها لوفاءِ الدَّینِ صحَّ الشرطُ و وجبَ العملُ علیه؛ هرگاه طلبکار بر بدهکار در عقد قرض یا عقد دیگر شرط کند که تمام یا بعضی از مستثنیات در مقام ایفای تعهد فروخته شود، شرط صحیح و لازم الوفاست.»^{۲۴} این فتوا به نظر بیانگر تکمیلی بودن قواعد مستثنیات دین است.

در همین رابطه، برخی از حقوق دانان از قوانین امری و تکمیلی برای بیان آن استفاده کرده‌اند.^{۲۵} با این دیدگاه مسئله‌ای که به میان می‌آید این است که عدم رعایت مستثنیات دین برای اشخاص حقوقی آیا برای مصلحت عمومی است یا مصلحت شخص حقوقی؟ به طور بدیهی، در خصوص نظم عمومی در صورت بهره‌مندی اشخاص حقوقی از مستثنیات دین، مصلحت افراد هم لحاظ می‌شود؛ زیرا اهمیت اشخاص حقوقی و مزایای آن برای جامعه بر هیچ کس پوشیده نیست.

در خصوص نظم عمومی در حقوق داخلی، این امر مهم تلقی شده و یکی از اهداف قانونگذاری، عدم مخالفت با نظم عمومی و اخلاق حسنه عنوان شده است، لذا با توجه به موردی که اشاره شد توقیف تمامی اموال شخص حقوقی، مخالف با نظم عمومی و اخلاق حسنه است؛ زیرا از نظر اخلاقی پسندیده نیست تا افرادی با مشقت فراوان شخص حقوقی را با اهداف توسعه یافته تشکیل دهند و به دلیل عدم توانایی پرداخت دین، فروش تمامی اموال و امکانات خود را بپذیرند.

از نظر برخی، در خصوص تعیین مصادیق مستثنیات دین باید با توجه به عرف زمان و مکان و شرایط اقتصادی جامعه عمل کرد. در واقع، بررسی فتوای فقها در خصوص مصادیق مستثنیات دین نشان می‌دهد که در مقام بیان تمام مصادیق آن نبودند، بلکه این عرف است که مصادیق مستثنیات دین را به شیوه تمثیلی و نه حصری مشخص می‌کند.^{۲۶}

در حالت کلی می‌توان گفت: برای تشخیص مستثنیات دین اشخاص حقیقی، عرف ملاک

۲۴. حکیم، اصول العامه للفقہ مقارن، ۲۰۳/۲.

۲۵. جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ۲۴۳ تا ۲۱۶.

۲۶. مافی، حسینی، «مبانی فقهی مستثنیات دین»، ۱۵۷.

تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد و باید براساس ضوابط نوعی توجه شود. بنابراین می‌توان عدم‌لحاظ مستثنیات دین اشخاص حقوقی را در ماهیت این اشخاص جست‌وجو کرد که آیا در نگاه عرفی و عقلایی برابر با اشخاص حقیقی هستند یا خیر؟

۴. ۱. مبانی فقهی مستثنیات دین اشخاص حقوقی

در منابع و فتاوی فقهی، لاضرر و نفی عسر و حرج به‌عنوان مهم‌ترین ادله مستثنیات دین برای توسعه مصادیق آن به‌غیر از موارد منصوصه از سوی فقها مطرح شده است که ضمن بررسی این مبانی و امکان‌سنجی آن برای اشخاص حقوقی، به مبانی استنباطی دیگری؛ مانند بنای عقلا و ترجیح اهم بر مهم و تقیح مناط به‌منظور اثبات و تقویت این مورد می‌پردازیم:

أ. روایات: در منابع فقهی روایات بسیاری در باب مستثنیات دین اشاره شده که با دقت در برخی از این روایات می‌توان نکات مهمی را استخراج و استنباط کرد:

۱. روایت ابن‌ابی‌عمیر از امام صادق(ع): ابن‌ابی‌عمیر از امام صادق نقل می‌کند که فرموده: شخص مدیون را به‌سبب عدم‌توانایی در پرداخت دینش نمی‌توان از محل سکونتش بیرون کرد.

۲. روایت حلبی از امام صادق(ع): حلبی نقل کرده که امام صادق فرمودند: نمی‌توان منزل مدیون را برای پرداخت دیون وی به فروش رسانید؛ زیرا منزل مسکونی از ضروریات زندگی فرد محسوب می‌شود.^{۲۷} همان‌طور که بیان شد در فقه مصادیق مستثنیات دین را عرفی دانسته‌اند و در باب روایات، تصریحی به وجود مستثنیات دین برای اشخاص انسانی نشده است؛ بدین‌صورت که با دقت در روایات در می‌یابیم که این روایات نوعی اخلاق و انصاف در اوضاع و احوال مال‌باخته را توجیه می‌کند و بیش از آنکه حکم باشد، نوعی رأفت اسلامی به حال مؤمنان است.

ب. لاضرر: یکی از مبانی مستثنیات دین، لاضرر عنوان شده که دلیل و منشأ بسیاری از احکام فقهی و حقوقی را شامل می‌شود و از میان تمام ادله بیان‌شده، حدیث لاضرر رایج‌تر است: «لاضرر و لاضرار فی الإسلام». معنای این عبارت این‌چنین است که در اسلام هر زانی که به اشخاص می‌رسد، اعم از مادی و معنوی نفی شده است. در نظر شیخ انصاری، بر مبنای این حدیث، حکم ضرری تعطیل می‌شود^{۲۸} و در نظر آخوند خراسانی، ضرر به معنای نفی حکم به لسان نفی موضوع ضرری است.^{۲۹} برخی معتقدند: قاعده

۲۷. طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۹۸/۶.

۲۸. انصاری، فوائد الأصول، ۱۷۲.

۲۹. آخوند خراسانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۲۶۷/۲.

لاضرر براساس احکام حکومتی تفسیر می‌شود^{۳۰} و بر احکام عمومی حکومت دارد؛ به این معنا هم نفی وجود و هم نفی اثبات می‌کند. در نظر برخی دیگر می‌توان برای اثبات حکم نیز به قاعده لاضرر استناد کرد؛^{۳۱} یعنی اگر حکم نبود سبب ضرر می‌شد.

در همین راستا، به نظر برخی از فقهای امامیه در صورت عدم رعایت مستثنیات دین، شخص مدیون مجبور به فروش اموالی می‌شود که برای حداقل معاش وی ضروری است و منجر به ضرر وی می‌شود که باید به واسطه لاضرر مرتفع شود؛^{۳۲} حال آنکه در نظر برخی دیگر، مستثنیات دین را نمی‌توان بر مبنای لاضرر بنا نهاد؛ زیرا لاضرر قاعده‌ای امتنانی است و در صورتی که لاضرر منجر به وقوع ضرر برای دیگری باشد، خلاف امتنان است و در صورت تعارض دو لاضرر، هر دو ساقط و به اصل تسلیط (سلطه مالک بر اموال) عمل می‌شود.^{۳۳}

به نظر می‌رسد اسقاط دو لاضرر و ترجیح اصل تسلیط در صورتی است که دو ضرر، مساوی و در یک سو باشند، لیکن از جهات عقلی، ضرر مدیون در فروش تمامی اموال و دازایی خود برای پرداخت بدهی، بر ضرر دائن برای رسیدن به تمام بدهی خود ترجیح دارد.

ج. نفی عسرو حرج: مطابق با قاعده نفی عسرو حرج هرگاه انجام تکلیفی دشوار و مشقت‌بار باشد از عهده مکلف ساقط خواهد شد؛^{۳۴} زیرا در صورت فروش اموال مدیون در وضعیت مدیون و خانواده وی حرج ایجاد می‌شود و برای جلوگیری از عسرو حرج مدیون، شارع برخی از اموال را از فروش مستثنا کرده است. بر مبنای این قاعده چنانچه تکلیفی سبب مشقت باشد نمی‌توان آن را به دیگران تحمیل کرد،^{۳۵} باین وجود می‌توان گفت: وجوب ادای دین که از احکام الزام نسبت به شخص حقوقی است هرگاه سبب عسرو حرج شود به مقتضای قاعده مرتفع می‌شود.

د. ترجیح منافع جامعه بر منافع افراد بر مبنای قاعده تقدم اهم بر مهم: قاعده اهم بر مهم به معنای تقدم و اولویت حکم مهم‌تر در جایی است که بین اجرای دو حکم، تراحم وجود دارد و بنا بر قاعده عقلی، حکم اهم بر مهم مقدم می‌شود. در این خصوص، ولی فقیه با لحاظ منافع و مصالح مردم و با رعایت

۳۰. خمینی، کتاب الرسائل، ۵۰/۱.

۳۱. انصاری، مکاسب، ۲۸۰/۴.

۳۲. بروجردی، جامع الأحادیث الشیعه، ۳۷۶/۲۳.

۳۳. بجنوردی، القواعد الفقهیه، ۲۴۳.

۳۴. محمدی، قواعد الفقه، ۱۸۴.

۳۵. حسینی شیرازی، الفقه، ۱۱۵/۵.

شرایط جامعه، حکم به تقدیم یکی (اهم) بر دیگری (مهم) می‌کند.^{۳۶} این حکم کاربرد بسیاری در حوزه فقه و حقوق و قانونگذاری دارد.

در همین راستا و باتوجه به ضرورت رفع نیازمندی‌های جامعه و رجوع به قاعده عقلی ترجیح منافع جامعه بر منافع فردی، حمایت از متصدیان اشخاص حقوقی برای اهداف اجتماعی و اقتصادی متناسب با موضوع این اشخاص ضرورت دارد و نمی‌توان این امر را نادیده انگاشت. لذا به‌طور بدیهی، در صورت توقیف اموال اشخاص حقوقی علاوه بر حرج‌گردانندگان و پدیدآورندگان آن سبب بروز مسائلی خواهد شد که بر منافع جامعه تأثیر غیرمستقیم خواهد گذاشت و این امر مستلزم این است که قانونگذار در بسیاری موارد از جمله مستثنیات دین، توجه ویژه‌ای به این اشخاص داشته باشد.

۵. بنای عقلا: بنای عقلا رفتار معینی است که همه خردمندان در برخورد با یک واقعه از خود نشان می‌دهند، بدون آنکه اختلاف زمان، مکان، فرهنگ، دین و مذهب آنان تأثیری در بروز این رفتار داشته باشد.^{۳۷} تمامی معاملات و روابط اجتماعی افراد از این دسته‌اند که اسلام آن را تشریح و وضع نکرده و فقط امضا کرده است. بنابراین، آنچه از قوانین و احکام که به معاوضات، مبادلات و... مرتبط است، با گذشت زمان به یک شکل باقی نمی‌ماند و بدیهی است که به‌مرور زمان دچار تحولاتی می‌شود.^{۳۸} باتوجه به موارد تشریح شده، برخی از مصادیق شخص حقوقی در زمان معصوم وجود داشته و عقلا با آن‌ها تعامل داشته‌اند و به مثابه شخص حقیقی با آن‌ها رفتار می‌کردند؛ مثل بیت‌المال، وقف و... علاوه بر آن، از لحاظ عقلی نیز فروش تمام اموال شخص حقوقی منجر به مشقت و ضرر می‌شود، زیرا شخص حقوقی از نظر قانونی امکان تشکیل مجدد را دارد و برای شروع دوباره، دسترسی به برخی از اموال ضروری لازم می‌نماید.

۶. تنقیح مناط: تنقیح مناط در صورتی حجت است که برگرفته از دلیل قطعی باشد، لیکن مستثنیات دین از امور غیرتوقیفی است و نزد عرف و عقلا اعتبار می‌یابد و دلیل آن را هم در نظر عرف، رهایی از رنج و مشقت مدیون توصیف کرده‌اند که این امر در اشخاص حقوقی نیز درک‌شدنی می‌نماید. اتحاد طریق نیز در اقوال اصولیان ذیل عنوان قیاس بحث شده و اصطلاحی است که شهید ثانی در کتاب شرح لمعه به کار برده^{۳۹} و منظور از آن عبارت است از: نصی درباره حکمی داشته باشیم که علت حکم از آن استفاده شود و همین علت در مورد دیگری که حکمش مسکوت مانده، موجود باشد.

۳۶. قافی، شریعتی، اصول فقه کاربردی، ۱۲۹.

۳۷. حکیم، اصول العامه للفقهاء، ۱۹۷.

۳۸. جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ۵۰.

۳۹. شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۱۳.

عمده‌ترین مثال استعمال‌شده در کتاب‌های اصولی بدین صورت است که می‌دانیم در دعوی بر میت، مدعی باید قسم یاد کند و حدیثی در این مورد استفاده می‌شود که چون شخص مرده قادر به دفاع از خود نیست، مدعی باید برای راستی ادعای او سوگند یاد کند، به همین علت در خصوص دعوی بر دیوانه و کودک همین علت وجود دارد؛ پس حکم این مورد، همان حکم اول است. در نظر برخی، این قیاس از نوع قیاس جلی و معتبر است.^{۴۰} در خصوص مستثنیات دین اشخاص، روایات زیادی در منابع فقهی وجود دارد که به صراحت از فروش اموال ضروری مدیون منع کرده و این ممنوعیت نزد عرف و عقلا به سبب رعایت وضعیت بدهکار و جلوگیری از مشقت است که همین علت برای اشخاص حقوقی در عصر حاضر نیز وجود دارد، در نتیجه می‌توان با کمک اتحاد طریق و وحدت ملاک که در واقع ارفاقی است که شارع بر مکلفان قائل شده و همین ملاک برای اشخاص حقوقی نیز وجود دارد، این حکم را برای این اشخاص به رسمیت شناخت.

در همین رابطه، در نظر برخی از فقها چنانچه هدف از تأسیس مستثنیات، ادامه حیات و دوری از مشقت باشد، باید در خصوص همین دو مورد مستثنا شود. برای مثال، منزل مسکونی نیز تحت شمول مستثنیات قرار دارد، درحالی‌که منزلی مستثنا می‌شود که درخور شأن مدیون باشد، هرچند در وضعیت عادی گران هم باشد اما از توقیف مصون است.^{۴۱} براساس این دلیل برخی از محققان چنین عقیده دارند که هدف از تأسیس نهاد مستثنیات دین، توجه به جنبه‌های اجتماعی آن است؛ یعنی شارع مقدس لگدمال‌شدن شأن اجتماعی مدیون را در قبال پرداخت بدهی اراده نکرده است.^{۴۲}

با این وجود، آیا می‌توان اذعان داشت که شخص حقوقی، فاقد شأن و جایگاه اجتماعی است؟ چه بسا در واقعیت، بسیاری از اشخاص حقوقی دارای اعتبار و امتیازاتی بیش از اشخاص طبیعی در جامعه هستند، درحالی‌که با توقف از دیون ناچار به فروش تمام دارایی و امکانات خود می‌شوند که جایگاه آنان را بیش از پیش دچار تزلزل می‌گرداند. گذشته از آن، باتوجه به اصل جبران خسارت دائن، تمامی اموال مدیون برای تأدیه دین به فروش گذاشته می‌شود، مگر اموال ضروری که برای ادامه حیات وی از توقیف ممنوع می‌شود. چنانچه مستثنیات دین را استثنا بر این اصل بدانیم، نتیجه بر این می‌شود که در خصوص اشخاص حقوقی اکتفا به قدر متیقن می‌شود، لذا این حق به اشخاص حقوقی تسری نمی‌یابد، حال آنکه در نظر برخی از فقها مستثنیات دین برای حفظ حیات و کرامت انسانی گماشته شده و با این حساب دائن می‌تواند با

۴۰. محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ۱۰۱.

۴۱. حسینی شیرازی، الفقه، ۱۱۲/۵.

۴۲. میرداداشی، «تأملی در مستثنیات دین»، ۱۷۵.

فروش تمام اموال مدیون به طلب خود دست یابد اما حتی بر جسم و حیات و کرامت انسانی او ندارد. در واقع، در اینجا با دو قاعده مواجه می‌شویم: اصل بر فروش تمامی اموال مدیون برای تأدیه طلب دائن و اصل عدم تعرض بر شخصیت اشخاص؛ بنابراین اصل جبران ضرر و مستثنیات دین دو مفهوم مجزا هستند و مدعیان اختصاص مستثنیات دین به اشخاص طبیعی بایستی برای ادعای خود اقامه دلیل کنند، حال آنکه در سابقه فقهی، چنین دلیلی یافت نمی‌شود و ذکر مستثنیات براساس تفاسیر، متفاوت از روایات بیان شده است و حتی در ماهیت آن نیز اختلافات بسیاری وجود دارد.

۴. ۲. امکان سنجی مستثنیات دین اشخاص حقوقی از نظر قانون

مستثنیات دین در نظام حقوقی ایران بر مبنای عرف به کار می‌رود و آخرین قانونی که قوانین دیگر را در این رابطه نسخ ضمنی کرده، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ است. باتوجه به ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مستثنیات دین شامل موارد زیر است:

ا. منزل مسکونی که عرفاً در شأن محکوم‌علیه در حالت اعسار او باشد.

ب. اثاثیه موردنیاز زندگی که برای رفع حوایج ضروری محکوم‌علیه و افراد تحت تکفل وی لازم است.

ج. آذوقه موجود به قدر حاجت محکوم‌علیه و افراد تحت تکفل و برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می‌شود.

د. کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق متناسب با شأن آن‌ها.

ه. وسایل و ابزار کار کسبه، پیشه‌وران، کشاورزان و سایر اشخاص که برای امرار معاش ضروری آن‌ها و افراد تحت تکفلشان لازم است.

و. تلفن موردنیاز محکوم.

ز. مبلغی که ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می‌شود، مشروط بر اینکه پرداخت اجاره‌بها بدون آن موجب عسرو حرج شود و عین مستاجر موردنیاز مدیون باشد و بالاتر از شأن او نباشد.

در ماده ۵۲۶ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی این‌گونه مقرر شده: «مستثنیات دین تا زمان حیات محکوم‌علیه جاری است»، در نتیجه مقررات راجع به مستثنیات دین ناظر بر اشخاص حقیقی است. بنابراین از نظر حقوقی مهم‌ترین دلیل مستثنیات دین لزوم حفظ حیات به دلیل کرامت انسانی عنوان شده است، در حالی که اشخاص حقوقی فاقد آن هستند. لازم به ذکر است که اشخاص حقوقی با انحلال پایان می‌یابند و پس از انحلال، اموال باقیمانده آن میان شرکا تقسیم می‌شود.

ماده ۲۰۸ لایحه قانونی اصلاح، قسمتی از قانون تجارت در خصوص شرکت‌های سهامی این‌گونه بیان می‌کند: «تا خاتمه امر تصفیه، شخصیت حقوقی شرکت جهت انجام امور مربوط به تصفیه باقی خواهد

ماند.» لیکن در نظر برخی از حقوق دانان، انحلال شرکت، نوعی مرگ و پایان شخصیت حقوقی است و باتوجه به لزوم رعایت تشریفات ختم تصفیه، شخصیت حقوقی شرکت تا پایان ختم تصفیه پایان می‌یابد، لذا اعاده پس از انحلال وجود ندارد و این ماده، به معنای شخصیت حقوقی ناقص شرکت است که صرفاً به امور مربوط به تصفیه اختصاص یافته است و نتایج خاصی، از قبیل نام شرکت، نشانی و اهلیت شرکت را در بردارد. همچنین صلاحیت تصمیم‌گیری مجمع عمومی فقط در امور مربوط به تصفیه باقی خواهد ماند.^{۴۳}

این عده معتقدند که ماده ۲۰۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت، بقا و شخصیت حقوقی شرکت را پس از انحلال صرفاً از جهت انجام امور مربوط به تصفیه و خاتمه دادن کارهای جاری و انجام تعهدات آن تأیید کرده، وگرنه از جنبه فعالیت‌های تجاری، شخصیت شرکت دیگر منتفی شده است و لذا برای احیای شرکت، نیاز به سازوکار قانونی برای حمایت از طلبکاران و سهام‌داران اقلیت پیش‌بینی شده است و اجازه احیای شرکت با تصمیم مجمع عمومی فوق‌العاده یا همه سهام‌داران سبب تضییع حقوق اشخاص می‌شود و راه‌اندازی شرکت منحل‌شده، جز با تشکیل مجدد آن برابر مقررات قانونی ممکن نیست. همچنین استناد به اختیارات مجامع عمومی در زمان انحلال درخور تأمل است. برای مثال، مجمع عمومی فوق‌العاده در زمان حیات شرکت می‌تواند نسبت به افزایش یا کاهش سرمایه اقدام کند، لیکن همین مجمع در زمان تصفیه، دیگر نمی‌تواند راجع به این امور تصمیم‌گیری کند.

۴. ۲. ۱. نظر نگارندگان

به نظر می‌رسد همان‌طور که ایجاد شرکت و عنوان شخصیت حقوقی برای اشخاص غیرانسان اعتباری است، حیات و موت اشخاص حقوقی نیز به اعتبار قانون نمود یافته و قیاس شخص حقیقی پس از فوت با شخص حقوقی پس از انحلال، قیاسی مع الفارق است. علاوه بر آن، وجود اشخاص حقوقی، وابسته به اشخاص طبیعی (شرکا) است، حال آنکه وجود شخص طبیعی ملازمه با وجود شخص حقوقی ندارد و به موجب ماده ۵۵۸ قانون تجارت شخص حقوقی می‌تواند دارای تمامی حقوق و تکالیف شود که قانون برای افراد قائل است، مگر حقوق و وظایفی که طبیعتاً فقط انسان می‌تواند دارای آن باشد؛ مانند حقوق و وظایف ابوت و بنوت و امثال آن. باتوجه به این ماده قانونی، اهلیت برای اشخاص حقوقی، لازمه بلوغ و عقل و جواز تصرف است و شخص حقوقی که مالک مال است گرچه خودش توان انجام این اعمال را ندارد، ولی هیئت‌مدیره به نمایندگی از شخص حقوقی برای سرمایه شخص حقوقی تصمیم‌گیری می‌کند.

باین حال، شخص حقوقی برای ادامه حیات وابسته به اشخاص انسانی است؛ به بیان دیگر، اشخاص حقوقی مطلقاً مستقل از شرکا نیستند و حق بر مستثنیات، به معنای مراعات اوضاع و احوال پدیدآورندگان است.

از طرفی دیگر، هرچند اشخاص حقوقی دارای شخصیت و دارایی مستقل هستند و ورشکستگی این اشخاص لزوماً موجبی برای ورشکستگی شرکا نیست و با توجه به ماده ۱۲۸ قانون تجارت که ورشکستگی شرکا را ملازمه قانونی با ورشکستگی شرکت یا بالعکس نمی‌داند، اما به طور قطعی هم این چنین نیست؛ به عبارت دیگر، در برخی موارد ممکن است ورشکستگی یا انحلال شخص حقوقی منجر به ورشکستگی شرکا شود، زیرا رابطه شرکا با اشخاص حقوقی تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم بر دارایی‌ها خواهد گذاشت و در برخی موارد خاص، به خصوص در شرکت‌های تضامنی که مسئولیت گسترده‌تری نسبت به دیگر شرکت‌ها دارند، این مهم بر کسی پوشیده نیست که عدم تکافوی سرمایه شرکت بر دارایی شرکا تأثیر خواهد گذاشت و با توجه به ماده ۱۱۶ قانون تجارت، هریک از شرکا مسئول پرداخت تمام قروض شرکت است. به طور بدیهی، تشکیل شرکت جدید نیازمند صرف هزینه و زمان زیادی است؛ زیرا با تأسیس شرکت جدید همه چیز از نو آغاز می‌شود، هرچند ممکن است بنا بر دلایلی شرکت مجدد تشکیل نشود اما باید حق داشتن مستثنیات را به رسمیت شناخت؛ مانند جنین دارای نقص عضوی که شاید والدین آن تصمیم به پایان زندگی او بدهند اما از نظر قانون جنین، حق بر ارث دارد و تا زمانی که مرگ قطعی آن مشخص نیست، ورثه موظف‌اند سهم ارث او را کنار بگذارند. درباره شخص حقوقی هم همین طور شاید شرکا تمایلی به تأسیس آن نداشته باشند، اما شخص حقوقی تا زمانی که به صورت کامل منحل نشده و در حال حیات ولو متزلزل باشد، حق بر مستثنیات دارد.

با توجه به قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، وسایل و ابزار کار پیشه‌وران در ردیف مستثنیات دین قرار گرفته است. هرچند پیشه‌ور شخص حقیقی است، اما وسایل او برای ادامه پیشه او ضرورت دارد و لذا از توقیف مستثنا می‌شود. همان طور که گفته شد وابستگی اشخاص حقوقی به شرکا این امکان را فراهم می‌آورد در قالب شخص حقوقی به فعالیت بپردازند و از نظر قانونی شرکتی که منحل می‌شود، منع صریحی وجود ندارد تا مجدداً مشابه شرکت سابق و در حیطه قوانین و مقررات تشکیل شود و چنین شخصی طبیعتاً به اموال ضروری خود احتیاج دارد. همان طور که گفته شد در نظر عده‌ای از علمای حقوق، وجود و اهلیت اشخاص حقوقی به اعتبار قانونی است و چنانچه قائل بر این دیدگاه باشیم، مستثنیات دین نیز که از آثار این اهلیت است به طریق اولی اعتبار می‌یابد و در نگاه عرف معتبر واقع می‌شود و از نظر عقلی دائن مستحق طلب است، لیکن اختصاص برخی از اموال مدیون برای ادامه حیات به جهت ارتکاز عرفی دوری از مشقت

بنا شده است و مصادیق آن نیز در طول زمان و مکان یکسان نیست؛ مثلاً براساس قانون، تلفن نیز در شمار مستثنیات دین آمده، حال آنکه این امر بدیهی است که تلفن در زمان شارع نه تنها رایج نبوده، بلکه وجودی خارجی نیز نداشته است.

۴. ۲. ۲. مستثنیات دین اشخاص حقوقی بر مبنای انصاف

«انصاف» مترادف با عدالت فرض شده و همیشه در کنار عدالت به کار می‌رود. انصاف و عدالت پیوند نزدیک و ناگسستی با هم دارند، به طوری که مردم قوانینی را با انصاف و عدالت منطبق ندانند با میل اجرا نمی‌کنند و برای گریز از آن به حیل‌های متفاوت متوسل می‌شوند.^{۴۴}

در این راستا و در شریعت اسلامی، آیات بسیاری درباره عدالت و انصاف وجود دارد. برای مثال، آیه ۸ سوره مائده می‌فرماید: «خداوند شما را به عدل و انصاف دستور می‌دهد.» برخی، عدالت را در این آیه به انصاف و مساوات معنا کرده‌اند.^{۴۵}

باتوجه به موارد گفته شده، از جمله آثار انصاف، رعایت و برقراری مساوات است و مساوات به معنای ایجاد امکانات برابر و بدون ترجیح برای همه اشخاص است.^{۴۶}

لازم به ذکر است که از اساسی‌ترین اصول پذیرفته شده در همه نظامات حقوقی، اصل تساوی اشخاص در برابر قانون است و از این رو، قانون اجرای احکام مدنی بدون تمایز محکوم علیه باید اجرا شود. همچنین بر مبنای اصول قانون اساسی، اصل برابری همه اشخاص در برابر قانون استنباط شدنی است و عدم بهره‌مندی اشخاص حقوقی از مستثنیات دین، برخلاف انصاف و عدالت حقوقی و موجب نادیده‌گیری اصل مساوات است؛ زیرا از نظر قانون، اشخاص حقوقی در حقوق و تکالیف با اشخاص حقیقی برابرند.

۴. ۲. ۳. مستثنیات دین اشخاص حقوقی بر مبنای مصالح اخلاقی

شریعت اسلام علاوه بر حمایت از حق حیات و جسم انسان، مصالح و رشد اخلاقی او را، که تنها یکی از مصالح معنوی وجود انسان به شمار می‌رود، نیز مدنظر قرار داده است و مطابق با این تعریف، مصالح اخلاقی؛ اعم از رشد اخلاقی است و موضوعات آن در حیطه اموال و سایر متعلقات مادی انسان قرار می‌گیرد. مواردی مانند بالندگی علمی، صیانت از باورهای اعتقادی، رشد ظرفیت‌ها و استعدادهای فردی، حمایت از ظرفیت‌های تولیدی برای اهداف مشخص و... را شامل می‌شود.^{۴۷} به نظر می‌رسد یکی از این

۴۴. وکیل‌زاده، صغیری، دهقان، «انصاف و عدالت از دیدگاه فقهی»، ۱۰۰.

۴۵. عابدینی مطلق، مجموعه کبیر، ۸۵۲.

۴۶. مطهری، بیست گفتار، ۹۷.

۴۷. موحد، در هوای حق و عدالت، ۶۰.

مصالح اخلاقی، حمایت از مصالح گروه‌ها و اجتماعات به منظور دستیابی به اهداف مشخص است. به طور کلی، حق حیات و آزادی انسان سلب‌شدنی نیست، اما شخص حقوقی تبلوردهنده حیات جامعه است و علاوه بر جسم انسان باید به بینش و تفکر انسان؛ یعنی به چیزی که از این تفکر ناشی می‌شود احترام گذاشت. شخص حقوقی، برآمده از فکر و ذهن اشخاص حقیقی برای اهداف مشخص است و نمی‌توان این سرچشمه را با فروش لوازم ضروری آن خاموش کرد.

لازم به ذکر است کتاب برای اشخاص اهل مطالعه نیز در قلمرو مستثنیات دین آمده است، پس در می‌یابیم حفظ حیات اشخاص محدود به امور مادی و جسمانی نیست؛ بلکه شخصیت معنوی وی را نیز شامل می‌شود. در همین رابطه، حفظ منافع اشخاص و گروه‌ها در قالب شخص حقوقی نیز اهداف و مصالح معنوی و مادی این اشخاص را تأمین می‌کند.

نتیجه‌گیری

اصل بر جبران خسارت دائن از طریق فروش تمام اموال مدیون است، مگر اموالی که برای ادامه حیات وی ضرورت داشته باشد. مستثنیات دین و مصادیق آن از امور تمثیلی و عرفی است، بنابراین از امور عبادی متمایز است و برای فهم آن باید به عرف زمان و مکان و آنچه نزد عقلا درک‌شدنی است، تکیه کرد. به طور بدیهی، «اشخاص حقوقی» وجودی اعتباری دارند و در راستای تحقق اهداف اشخاص حقیقی شکل گرفته و ادامه آن وابسته به عملکرد و تصمیمات شرکاست. از جمله موجبات اعتباریافتن مستثنیات دین برای اشخاص حقوقی عبارت‌اند از: توجه‌یافتن به قواعد فقهی چون نفی عسرو حرج و بنای عقلا، اصول حقوقی همچون اصل تساوی اشخاص در برابر قانون، اتکا به مقاصد اخلاقی و عقلانی شریعت، باور به عدم صدور حکمی از سوی شارع مقدس که منجر به عسرو حرج شود و نیز استناد به تنقیح مناط با دلیل عرفی و عقلایی در امور غیرتوقیفی که به منظور رفع مشقت در جهت کرامت انسانی اشخاص وضع شده است. گذشته از آن، حمایت دولت از منافع اشخاص و گروه‌های انسانی با اعتبار مستثنیات دین برای اشخاص حقوقی به منظور توسعه مصالح اخلاقی و برقراری انصاف و عدالت اجتماعی، امری مهم تلقی می‌شود.

منابع

قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. حاشیه کتاب المکاسب. تهران: وزارت ارشاد اسلامی. ۱۴۰۶ق.

امامی، سیدحسن. حقوق مدنی. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة. چاپ ششم، ۱۳۷۳.

- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فوائد الأصول. قم: مجمع تفکر الإسلامی. ۱۴۲۲ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. مکاسب. تحقیق: سید محمد کلانتر. قم: مؤسسه دارالکتاب. چاپ هفتم، ۱۳۹۴.
- بجنوردی، حسن. القواعد الفقهية. بی جا: هادی. چاپ اول، بی تا.
- بروجردی، حسین. جامع الأحادیث الشیعه. بی جا: بی نا. ۱۴۰۲ق.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش. چاپ سیزدهم، ۱۳۸۲.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. دانشنامه حقوقی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۷۴.
- جوهری، حسن. بحوث الفقه المعاصر. بیروت: دار الذخائر. ۱۴۱۹ق.
- حسینی شیرازی، محمد. الفقه. بیروت: دارالعلوم. چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- حکیم، محمدتقی. اصول العامة للفقه المقارن. بیروت: آل البيت (ع). چاپ دوم، ۱۹۷۹م.
- خمینی، روح الله. کتاب الرسائل. قم: اسماعیلیان. ۱۳۸۵.
- خوانساری، احمد. جامع المدارک. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- راستین، منصور. حقوق بازرگانی. بی جا: نشر دانش. ۱۳۸۱.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات. بی جا: نشر کتاب. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- رسایی نیا، ناصر. کلیات حقوق بازرگانی تجاری. بی جا: پیام. ۱۳۷۷.
- ساکت، محمدحسین. شخصیت و اهلیت در قانون مدنی. بی جا: البرز. ۱۳۸۲.
- شهید اول، محمد بن مکی. القواعد و الفوائد. قم: مکتبه المفید. بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. روضة البهیة فی الشرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتاب فروشی طوس. ۱۴۱۰ق.
- صانعی، پرویز. حقوق جزای عمومی. تهران: گنج دانش. چاپ نهم، ۱۳۷۲.
- صفار، محمدجواد. شخصیت حقوقی. تهران: میزان. ۱۳۷۳.
- صفایی، حسین. حقوق مدنی؛ اشخاص و اموال. تهران: میزان. چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
- طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الأحکام. به تحقیق سید حسن موسوی خراسانی. بی جا: دارالکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- عابدینی مطلق، کاظم. مجموعه کبیر؛ متن کامل نهج الفصاحه، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، صحیفه مهدیه. قم: توسعه قلم. چاپ اول، ۱۳۸۷.
- فخلعی، محمدتقی، محمدحسین حائری، محمدعلی قاسمی. «تحلیل فقهی شخصیت حقوقی»، آموزه های فقه مدنی. دوره ۶، ش ۹، خرداد ۱۳۹۳، ۳ تا ۳۰.
- فرحناکیان، فرشید. قانون تجارت در نظم حقوق کنونی. تهران: میزان. ۱۳۹۲.
- قافی، حسین، سعید شریعتی. اصول فقه کاربرد. تهران: مؤسسه مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی. ۱۳۸۵.

مافی، همایون، سیدکمال حسینی. «مبانی فقهی مستثنیات دین»، فصلنامه فقه و مبانی حقوق اسلامی. دوره ۷، ش ۲۴، تابستان ۱۳۹۰، ۱۴۷ تا ۱۷۳.

محمدی، ابوالحسن. قواعد فقه. تهران: میزان. ۱۳۸۷.

محمدی، ابوالحسن. مبانی استنباط حقوق اسلامی. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۵.

مرتضی زبیدی، محمدبن محمد. تاج العروس. بیروت: دار الفکر. ۱۴۱۴ق.

مطهری، مرتضی. بیست گفتار. تهران: صدرا. چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۴.

معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر. چاپ هشتم، ۱۳۸۱.

مؤتمنی طباطبایی، منوچهر. تحولات حقوق خصوصی؛ مقاله شخصیت حقوقی. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۷۲.

موحد، محمدعلی. در هوای حق و عدالت. تهران: کارنامه. ۱۳۸۴.

موسی زاده، رضا. حقوق اداری. تهران: میزان. ۱۳۷۲.

میرداداشی، سیدمهدی. «تأملی در مستثنیات دین»، نشریه فقه و اجتهاد. دوره ۱، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ۱۵۱ تا ۱۹۴.

نیسی، سعید. مجموعه نظریات مشورتی اداره حقوقی دادگستری در مسائل مدنی. بی جا: بهنامی. چاپ اول، ۱۳۸۵. وکیل زاده، رحیم، اسماعیل صغیری، رمضان دهقان. «انصاف و عدالت از دیدگاه فقهی»، فصلنامه علمی پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی. دوره ۲، ش ۵، پاییز ۱۳۸۹، ۹۸ تا ۱۱۸.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm

‘Ābidīnī Muṭlaq, Kāzīm. *Majmū‘ah-yi Kabīr; Matn-i Kāmil-i Nahj al-Faṣāḥah, Nahj al-Balāghah, Ṣaḥīfah-yi Sajjādiyah,*

Ṣaḥīfah-yi Mahdiyah. Qum: Tūsi‘ih-yi Qalam. Chāp-i Awwal, 2009/1387.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Hāshiyah Kitāb al-Makāsib.* Tehran: Vizārat-i Irshād Islāmī. 1986/1406.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Fawā’id al-Uṣūl.* Qum: Majma‘ Tafakur al-Islāmī. 2001/1422.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Makāsib.* researched by Sayyid Muḥammad Kalāntar. Qum: Mū’assisa Dār al-Kitāb. Chāp-i Haftum, 2016/1394.

Bujnūrdī, Ḥasan. *al-Qawā’id al-Fiqhiyah.* S.I. Hādī. Chāp-i Awwal, s.d.

Burūjirdī, Ḥusayn. *Jāmi‘ Ahādīth al-Shī‘a.* s.I. s.n. 1982/1402.

Fakhlā’ī, Muḥammad Taqī, Muḥammad Ḥusayn Ḥā’irī, Muḥammad ‘Alī Qāsimī. “Tahlīl Fiqhī Shakhṣiyat Ḥuqūqī”,

Āmūzih-hā-yi Fiqh-i Madanī. Durīh-yi 6, no. 9, Khurdād 2015/1393, 3-30.

- Farahnakiyān, Farshid. *Qānūn-i Tijārat dar Nazm-i Huqūqī Kunūnī*. Tehran: Mizān. 2014/1392.
- Ḥakīm, Muḥammad Taqī. *Uṣūl al-ʿĀmah li-l-Fiqh al-Muqārin*. Beirut: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Duwwum, 1979/ 1399.
- Ḥusaynī Shirāzi. Muḥammad. *al-Fiqh*. Beirut: Dār ʿUlūm. Chāp-i Duwwum, 1989/1409.
- Imāmī, Sayyid Ḥasan. *Huqūq-i Madanī*. Tehran: Kitābfurūshī Islāmīyah. Chāp-i Shishum, 1995/1373.
- Jaʿfari Langirūdī, Muḥammad Jaʿfar. *Dānishnāmīh-yi Huqūqī*. Tehran: Amīr Kabīr. 1996/1374.
- Jaʿfari Langirūdī, Muḥammad Jaʿfar. *Tirmīnūlūzhi Huqūq*. Tehran: Ganj-i Dānish. Chāp-i Sizdahum, 2003/1382.
- Jawāhirī, Ḥasan. *Buḥūth al-Fiqh al-Muʿāṣir*. Beirut: Dār al-Dhakhāʿir. 1998/1419.
- Khumaynī, Rūh Allāh. *Kitāb al-Rasāʾil*. Qum: Ismāʿīliyān. 2007/1385.
- Khwānsārī, Aḥmad. *Jāmiʿ al-Madārik*. Qum: Ismāʿīliyān, Chāp-i Duwwum, 1985/1405.
- Māfi, Humāyūn, Sayyid Kamāl Ḥusaynī. "Mabānī Fiqhī Mustāṣṣayāt Dīn", *Faṣḥnāmāh -yi Fiqh va Mabānī Huqūq Islāmī*. Durīh-yi 7, no. 24, summer 2012/1390, 147-173.
- Mīrdādāshī, Sayyid Mahdī. "Taʾmilī dar Mustāṣṣayāt Dīn", *Nashriyih-yi Fiqh va Ijtihād*. Durīh-yi 1, no. 1, spring and summer 2015/1393, 151-194.
- Muḥammadī, Abū al-Ḥasan. *Mabānī Istīnbat Huqūq Islāmī*. Tehran: Muʾassisah-yi Intishārāt-i University of Tehran. 1997/1375.
- Muḥammadī, Abū al-Ḥasan. *Qawāʾid Fiqh*. Tehran: Mizān. 2009/1387.
- Muʿīn, Muḥammad. *Farhang Fārsī*. Tehran: Amīr Kabīr. Chāp-i Hashtum, 2003/1381.
- Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-ʿArūs*. Beirut: Dār al-Fikr. 1994/1414.
- Mūsāzādah, Rizā. *Huqūq-i Idārī*. Tehran: Mizān. 1993/1372.
- Muṭaharī, Murtaḍā. *Bist Gūftār*. Tehran: Ṣadrā. Chāp-i Bist va Duwwum, 2005/1384.
- Mu tamīnī Ṭabāṭabāyī, Manūchīhr. *Tahavulāt-i Huqūq Khuṣūṣī; Maqālīh-yi Shakhṣiyat Huqūqī*. Tehran: University of Tehran. 1994/1372.
- Muvahhīd, Muḥammad ʿAlī. *Dar Havā-yi Haqq va ʿAdālat*. Tehran: Kārnāmāh. 2005/1384.
- Niysi, Saʿīd. *Majmūʿah Nazariyāt-i Mashvarati Idārah-yi Huqūqī Dādgustari dar Masāʾil Madanī*. S.I. Bihnamī. Chāp-i Awwal, 2007/1385.
- Qāfi, Ḥusayn, Saʿīd Sharʿatī. *Uṣūl Fiqh Kārburdī*. Tehran: Muʾassisah-yi Muṭālīʿah va Tadvīn Kutub ʿUlūm Insānī. 2007/1385.
- Rāghīb Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt*. S.I. Nashr-i al-Kitāb. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

- Rasāyīniyā, Nāšir. *Kuliyāt Huqūq-i Bāzargānī Tijārī*. S.I. Payām. 1998/1377.
- Rāstīn, Manšūr. *Huqūq-i Bāzargānī*. S.I. Nashr-i Dānish. 2003/1381.
- Şafār, Muḥammad Javād. *Shakhsīyat Huqūqī*. Tehran: Mīzān. 1995/1373.
- Şafāyī, Ḥusayn. *Huqūq Madanī; Ashkhāş va Amvāl*. Tehran: Mīzān. Chāp-i Chāhārum, 2005/1383.
- Sākit, Muḥammad Ḥusayn. *Shakhsīyat va Ahliyat dar Huqūq-i Madanī*. S.I. Alburz, 2003/1382.
- Şānī'ī, Parvīz. *Huqūq-i Jazā-yi 'Umūmī*. Tehran: Ganj-i Dānish. Chāp-i Nuhum, 1993/1372.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makki. *al-Qawā'id wa al-Fawā'id*. Qum: Maktaba al-Mufid. s.d.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rawḍa al-Bahīya fī Sharḥ al-Lum'a al-Dimashqīya*. Qum: Kitābfurūshī Ṭūs. 1990/1410.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. researched by Sayyid Ḥasan Mūsawī Khurāsānī. S.I. Dār al-Kutub al-Islāmiya. Chāp-i Chāhārum, 1986/1364.
- Vakilzādah, Raḥīm, Ismā'īl Şaghīrī, Ramaḍān Dihqān. "Inşāf va 'Adālat az Dīdgāh-i Fiqhī", *Faşlnāmah-yi 'Ilmī Pazhūhīsh Fiqh va Mabānī Huqūq Islāmī*. Durīh-yi 2, no. 5, autumn 2011/1389, 98-118.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی